

هیتلر و آلمان ها

روایت آلمانی فاشیسم تحت حمایت طبقه حاکم

ترجمه علیرضا خیرخواه

(۵۲)

او از سببیت دیدگاه های خود آگاه بود و از آن چیزی افتخار آفرین می ساخت. به گفته او نباید از قساوت و شکنجه ای که اتفاقاً مردم خواهان آن هستند خجالت کشید. "مردم نیاز به لرزیدن دارند... ترور نیرومندترین سلاح است و من خود را از آن محروم نمی کنم." با همین روحیه بود که او از همان ابتدا اس.آ.ها را بوجود آورد و آنان را برای حمله به محله های کارگری گسیل داشت.

آدولف هیتلر چیزی نیست جز عنصر پدیده ای که نام او را بر خود دارد. هیتلریسم، روایت آلمانی فاشیسم، تنها با مطالعه شخصیت او قابل توضیح نیست، هر قدر هم که این شخصیت نقش قاطع داشته باشد. "پیشوا"ی یک حزب بزرگ و یک کشور بزرگ، آن را به تنهایی نساخت. بدون پیوستن مردم آلمان و بویژه بدون همکاری طبقات حاکم، هیتلر هرگز نمی توانست به آن شخصیت تاریخی تبدیل شود که شد.

چرا فاشیسم در آلمان، با شدت و با موفقیتی که در هیچ کجای دیگر دیده نشد، توسعه یافت؟ بنظر می رسد که لااقل دو دلیل اساسی برای آن وجود دارد. از یک سو مردم آلمان از دیرباز تابع انضباط بوده و در معرض تبلیغات شوونیستی و نژادپرستانه قرار داشتند. از سوی دیگر، آلمان پس از جنگ جهانی اول به شکننده ترین حلقه زنجیر امپریالیستی تبدیل شده بود. این کشور بیش از هر جای دیگر در تهدید انقلاب قرار داشت. سرمایه بزرگ که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ در ماجراجویی فراتر از توان خود وارد شده بود، شکست خورد. در این زمان طبقه کارگری که پرشمار، سازمان یافته، آموزش دیده و توانا به بیرون آوردن قدرت از چنگ او بود در صحنه ظاهر شد. اما ترمزهایی نیرومند بکار افتاد که این ماشین درحال حرکت را متوقف کرد: سوسیال دمکراسی و سندیکاهای رفرمیست عامل اصلی این ترمز بودند. از آن پس چندین موج انقلابی پیاپی رایش را فرا گرفت. آیا این خطر وجود نداشت که سد سوسیال دمکرات در درازمدت بشکند؟ فاشیسم به یک ضرورت فوری برای حفظ وضع موجود تبدیل شد. هیتلر که با تمام قوا پشتیبانی می شد همه توانایی خود را نشان داد و در رقابت قدرت پیروز شد. سرمایه داری نجات یافت!

این ساده گرایانه است که جنبش فاشیست را همچون ساخته و پرداخته مستقیم و آگاهانه سرمایه داری نگاه و تحلیل کرد. این جنبش کمابیش بطور خودبخودی زاده شد. یعنی از گرایش های ضدانحصاری طبقات متوسطی که بحران به آنان سیلی زده بود، از نارضایی عناصر دارای احساسات محافظه کارانه، گرایش های ملی گرایانه و نژادپرستانه، که بر اثر شکست شدت یافته بود. فاشیسم نمی توانست ظاهر شود، مگر در درون این نظم اقتصادی - اجتماعی و تحت شرایطی معین. دشمن اصلی که فاشیسم واقعا و با کارایی کوبیده، نه سرمایه بزرگ، بلکه جنبش کارگری مهلم از "مارکسیسم" بود و از جمله آن جنبشی که خود را به رفرم های جزئی و فوری محدود کرده بود. فاشیسم نگاه ظهور کرد و تحکیم شد که اعتراضات توده ای تا آنجا گسترش یافت که دمکراسی پارلمانی دیگر نمی توانست در برابر آن سدی بگذارد و کاپیتالیسم در معرض خطر قرار گرفته بود. فاشیسم پیروز شد زیرا نیروهایی که در برابر آن بودند نتوانستند بر اختلافات خود غلبه کنند، پیوندهای خود را با توده ها حفظ و تحکیم کنند و با انرژی با آن مبارزه کنند. اما فاشیسم اغلب توانست، لااقل در وجهی، نارضایتی ها و یک ظرفیت وسیع انقلابی را کانالیزه کند، و از آن سلاحی تعیین کننده بسود حفظ وضع موجود بسازد.

از اینها گذشته، سرمایه داری در مرحله امپریالیستی آن، از لیبرالیسم و دمکراسی روی گرداند، زیرا به سختی می‌توانست با آن سازگار شود. مسئله اکنون يك کارفرمای فردی یا جمعی بود که مستقیماً یا از طریق کادرهای واسطه دستور می‌دهد و کارکنان اجرایی، اعم از کارگر یا کارمند باید آن را بدون بحث اجرا کنند. این کارفرما می‌خواهد همه اقتدار را در دست داشته باشد، زیرا توده وسیعی از اجراکنندگان در برابر این قشر ممتاز کوچک قرار می‌گیرند. هیتلر در این مورد از اصطلاح ترجمه ناپذیری استفاده می‌کرد: *Führer oder Ausführe!* که می‌توان آن را چنین معنا کرد: یا پیشوا یا پیشکار!

زمانی که هیتلر در دوسلدرف اعلام کرد که دمکراسی بی معنا و تخیلی است چه در سیاست و چه در تولید یا در ارتش، در واقع بر تارهای حساس صاحب صنعتان انگشت می‌گذاشت. کاپیتالیسم شور مالکیت خصوصی و میل مبرم و پرشور رشد و توسعه را آورده و آن را تقویت می‌کند. میل به ماجراجویی و مبارزه را توسعه می‌دهد. آرمان کهن انسانیت، جهان وطنی، پیشرفت صلح آمیز جای خود را به يك ایدئولوژی تهاجمی، جنگ طلب، نژادپرست می‌دهد. توسل سرمایه داری به دست غیرمذهبی دولتی نیرومند بسیار زیاد بود. او به صلح اجتماعی کامل در داخل نیاز داشت، برای آنکه بتواند به مصاف رقبایش برود و بر سر بازار جهانی، منابع مواد اولیه و نیروی کار ارزان قیمت با آنان نزاع کند. باری فاشیسم، بدلیل سرشت و رسالت خود، همه این امتیازها را برای آن داشت. بخشی از بورژوازی که بیش از همه خود را محروم شده یا در تهدید می‌دید فوراً به آن پیوست. دیگر بخش‌های طبقات حاکم بدنبال آن به راه افتادند.

نازیسم گونه و نوع آلمانی پدیده عام و جهانی فاشیسم است. نازیسم با پیوند زدن خود به جریان‌های ریشه دار تاریخی آلمان رنگ و بوی ملی خیلی مشخصی گرفت. آنتون اکرمان کمونیست در مقاله ای که در دسامبر ۱۹۴۳ در نشریه اطلاعات سیاسی چاپ مسکو منتشر کرد چنین نوشت: "فاشیسم آلمانی نیست. این نکته ای است که نه به اندازه کافی گفته می‌شود و نه با روشنی کافی. فاشیسم هیچ وجه مشترکی با خصلت ملی آلمان‌ها ندارد و نمیتوان آن را با مشکلات تاسف آوری که در پیوند با تحول تاریخ آلمان هستند توضیح داد. فاشیسم ناشی از قدرت نژادپرستانه سرمایه مالی و اسپرگراست."

باوجود آنکه روحیه دردمند این آلمانی میهن‌دوست کاملاً قابل درک است، اما نمی‌توان با بخش نخست سخنان او موافق بود. در واقع بسیاری از آلمان‌ها خود را در آینه هیتلری‌ها و ایدئولوژی آنان می‌دیدند. این آلمان‌ها و از میان آنان بیش از همه کسانی که نگران امتیازات خود بودند، در جستجوی سنگری، پناهگاهی، سکوی تازه برای جهش بودند. در دوره‌های بحرانهای وخیم، دمکراسی هر قدر هم دست و پا بریده و ایتر باشد دیگر نمی‌تواند حفظ نظم اجتماعی را تضمین کند. فاشیسم شکل مسخ شده ای از همان واپسگرایی کهن است، اما نسبت به آن این امتیاز عظیم را داشت که توانست توده مردم خرده بورژوا و بعدها پرولتری را به خود جلب کند. بسیاری از صاحبان بنگاه‌های سرمایه داری با رهبران نازی پیوندهایی نزدیک و مخالفانی همانند داشتند. یکسانی اهداف الزاماً به معنای یکسانی روش‌ها نیست. اما پان ژرمنیسم بی حد و اندازه نازی‌ها پاسخی بود به خواست‌ها و نیازهای مالکان يك دستگاه تولیدی عظیم و به امپریالیسمی که در برابر این دو راهی قرار گرفته بود: یا انقلاب اجتماعی یا توسعه طلبی سرزمینی.

در مجموع، ایدئولوژی هیتلر، صرفنظر از آن بخش که صرفاً دامی برای فریب توده و هدفش توجیه کردن توجیه ناپذیر بود، بسیار ساده حتی ساده گراست. هیتلر که عمیقاً نژادپرست بود تصویری کرد که می‌تواند نژاد را از طریق روش‌های بهداشت نژادی و اصلاح نژاد بهبود بخشد. آلمان‌های يك خلق سروران را تشکیل خواهند داد زیرا آنان علاوه بر همه چیز از يك ریشه اصیل برخاسته‌اند. آلمان‌ها هم مثل دیگر ملت‌هایی که تا حدودی

اصالت دارند برای سروری مبارزه می‌کنند. اکنون که ناسیونال - سوسیالیسم این ملت را زنده کرده است آنان جهان را در سلطه خود خواهند آورد.

یهودستیزی در هیتلر نقشی درجه اول داشت. اما باید توجه داشت که نفرت او از یهودیان، که شکست‌هایی که به یهودیان نسبت داده می‌شد آن را تیزتر می‌کرد، از نیازهای سیاسی او فراتر می‌رفت. نسل‌کشی او را نمیتوان تماما با حساب منافع دولتی توضیح داد. بنظر می‌رسد که در این مورد او دیگر نمی‌توانست پیشداوری‌های خود را مهار کند، پیشداوری‌هایی که تا آن زمان در به اهداف او بسیار خدمت کرده بود. مهابت پیشوا در سخنان پنهان و سپس در اقدامات او دیده شد که او مسئولیت کامل آن را برعهده داشت.

از خلال سخنان او به هرمان روشنینگ می‌توان "آشتی ناپذیری"، بی‌اعتنایی کامل او به زندگی انسان‌ها و مردمان؛ و یک جنون عظمت باورنکردنی را مشاهده کرد. او تقریباً پنج سال پیش از شروع جنگ، تصمیمش را برای **فتح جهان** اعلام کرده بود. او این جنگ را وسیله‌ای برای پایان دادن به فروپاشی می‌دانست که نژاد سروران باید آنان را برده کرده یا نابود کند. او همان زمان اندیشه‌هایش را چنین آشکار می‌کند: "باید تکنیکی برای مردم زدایی پیدا کرد. می‌پرسید "مردم زدایی" یعنی چه و آیا منظور من این است که باید یک ملت را بطور کامل نابود کرد؟ بله، تقریباً یک چنین معنایی می‌دهد... زمانی که من در تندباد آهن و آتش جنگ آینده گل ژرمانیسم را پرتاب کنم، کمترین تاسفی از جویبار خون‌های ارزشمندی که به راه افتاده نخواهم داشت. چه کسی می‌تواند معترض این حق من باشد که میلیون‌های تن از نژادهای پایین‌تر را که مثل حشرات تکثیر می‌شوند نابود کنم؟" او از سببیت دیدگاه‌های خود آگاه بود و از آن چیزی افتخار آفرین می‌ساخت. به گفته او نباید از قساوت و شکنجه‌ای که اتفاقاً مردم خواهان آن هستند خجالت کشید. "مردم نیاز به لرزیدن دارند ... **ترور** نیرومندترین سلاح است و من خود را از آن محروم نمی‌کنم." با همین روحیه بود که او از همان ابتدا اس.آ.ها را بوجود آورد و آنان را برای حمله به محله‌های کارگری گسیل داشت. هیتلر مخالف بود که اردوگاه‌های کار اجباری که گورینگ به راه انداخته به "آسایشگاه خانوادگی" تبدیل شود. خواست‌های او کاملاً برآورده شد! خردستیزی و انسانیت‌ستیزی باز هم بیشتر او در نفرت و در مخالفتی دیده می‌شود که او با آموزشی داشت که شعور را بیدار کند و روحیه نقاد را برانگیزد. همانند بسیاری از ایدئولوگ‌های هم‌دوران خود، از پایان نزدیک "عصر خرد" خوشحال بود.

دیدیم که پیشوا وجدان را اختراع یهودی‌ها می‌دانست، با این هدف که نیروی حیاتی را فاسد و زایل کنند. در حالی که اخلاق و شعور بدترین دشمنان هستند. به گفته وی: "از روح، از شناخت بپرهیزیم و به غرایزمان اتکا کنیم!"

گسترش آموزش در میان مردم شوم است. "ما به توده عظیم طبقات پایین دست مزیت بی‌سواد را اعطا خواهیم کرد." هیتلر و اطرافیانش تمام تلاش خود را کاملاً و به شکلی کارآمد بکار بستند تا مردم را از "همه پیشداوری‌های انسانی و علمی" آزاد کنند. تمام هیتلریسم در همین چند جمله که ذکر شد دیده می‌شود که برخی در اصالت آن تردید کرده‌اند ولی مقایسه اطلاعات و داده‌ها و پیش از هر چیز اعمال خود پیشوا اصالت آنان را اثبات می‌کند.

هیتلر تصور می‌کرد که به پشتوانه اراده و به یاری فریب می‌تواند چرخ تاریخ را متوقف کند، تاریخی که اینچنین با گزینش‌های وی و منافعی که او از آن دفاع می‌کرد مغایر بود. موفقیت‌های پیاپی و حیرت‌انگیز او موجب ایمان به خلل ناپذیری و نبوغ پیشوا گردید. اما اگر انسان دارای نبوغ واقعی، روحی است نیرومند، باز، قادر به ترکیب وسیع‌ترین عناصر، به همان اندازه فروتن که روشن بین، آگاه بر شایستگی‌ها و محدودیت‌های خود که در مبارزه مدام با پیشداوری‌ها و اشتباهاتش است؛ هیتلر به این گروه وجود‌های استثنایی تعلق ندارد. او همان اندازه ابتدال در اندیشه‌ها و احساساتش دارد که در شخصیت و رفتارش. او یک خرده بورژوازی واقعی اتریشی پرتاب شده به پایان سده نوزدهم بود که نمی‌توانست و نمی‌خواست

تصورات به ارث رسیده و نگاه ثابتش را پشت سرگذارد. اما او تنها يك موجود حقیر هار نبود. در او چیزی غیرعادی وجود داشت. تشویش او، غرابت نگاه، لرزش صدای نیرومند، و قدرت اقناعش به او این جنبه غیرعادی را می‌داد که خود ناشی از رشد برخی عناصر بود که احساس و مفهوم اخلاق را در او نابود کرده بودند.

اراده او، بلندپروازی هایش در طول زمان توسعه ای ی مانند یافت. هوش، حافظه، استعداد سخنوری بسیار به او خدمت کرد، همانطور که این نقایض و رذایل خدمت بسیار به او کرد: خودنمایی، بی اخلاقی، اشتهای ناپذیری و قساوتی که روحی انتقام جو آن را تشدید کرده بود. در يك دوران بحران حاد، میلیون‌ها تن خود را در او یافتند. او آنان را به شور آورد؛ این شور را تا مرز التهاب کشاند و آنان را به ابزار عروج خود تبدیل کرد. او مردم را با اندیشه های پیش پا افتاده، که در فرمول های خیره کننده پیچیده شده بود و به نظر آنان بسیار جذاب می‌آمد به دام انداخت. او بر سر مسابلی عظیم با پرتاب تاس قمار کرد و چندین بار برد. اما زمانی رسید که دیگر نمی توانست بی مجازات به مصاف واقعیت رود و بشریت را تحريك کند.

با اینحال ادولف هیتلر چیزی نیست جز عنصر پدیده ای که نام او را بر خود دارد. **هیتلر بسم**، روایت آلمانی فاشیسم، تنها با مطالعه شخصیت او قابل توضیح نیست، هر قدر هم که این شخصیت نقش قاطع داشته باشد. "پیشوا"ی يك حزب بزرگ و يك کشور بزرگ، آن را به تنهایی ساخت. بدون پیوستن مردم آلمان و بویژه بدون همکاری **طبقات حاکم**، هیتلر هرگز نمی توانست به آن شخصیت تاریخی تبدیل شود که شد.

راه توده ۱۳۳ ۲۱,۰۵,۲۰۰۷